

## نقد ترجمه (۱)

### زندگی بر روی میسی سی پی ترجمه ابوالقاسم حالت

#### علی خزاعی فر

از این شماره قصد داریم گزیده‌ای از ترجمه‌های مهم دهه‌های بیست تا پنجاه را معرفی و نقد کنیم. هدف این سلسله نقدها این است که در نهایت بتوانیم به درک بهتری از نظریه و عمل در کار مترجمان آن دوران برسیم. بیشتر مترجمان آن دوران خود، نویسنده بودند؛ ولی در فضایی ترجمه می‌کردند که تصور روشنی درباره نظریه ترجمه وجود نداشت و ترجمه‌ها هم کمتر نقد می‌شدند و از کیفیت‌های بسیار متفاوتی برخوردار بودند. امیدوارم این نقدها ما را به شناخت بهتری از میراث مترجمان آن دوران برساند.

ابوالقاسم عبدالله فرد، متخلص به حالت (۱۲۹۳ تا ۱۳۷۲) را بیشتر به‌عنوان شاعر و طنزپرداز می‌شناسیم؛ ولی حالت نزدیک به بیست کتاب هم از دو زبان عربی و انگلیسی ترجمه کرده و زندگی بر روی میسی سی پی (۱۳۴۷) نوشته مارک تواین از معروف‌ترین ترجمه‌های اوست. این ترجمه را انتشارات علمی و فرهنگی در تیراژ سه هزار و به شکلی بسیار نفیس در ۱۳۹۶ برای سومین بار چاپ کرده است. ابوالقاسم حالت را بیشتر اهل نظر با بحرهای طولیش به یاد دارند که با امضای «هدهد میرزا» در مجله توفیقی به چاپ می‌رساند (شرح زندگی حالت در مقاله دیگری در همین شماره آمده است). از بررسی ترجمه حالت و مقابله آن با متن اصلی نکاتی به نظر رسید که فهرست‌وار عرض می‌کنم و سپس به نقل و بحث نمونه‌ها می‌پردازم. ابوالقاسم حالت از جمله مترجمان ادیب است. او در نظام ادبی ایران صلاحیتی تثبیت شده در مقام شاعر و نویسنده دارد و گواه آن دیوان اوست که شامل قطعات ادبی، مثنوی‌ها، قصاید، غزلیات و رباعیات او می‌شود. حالت، که به زبان عربی هم تسلط دارد، با پیشینه خوبی از زبان و ادبیات فارسی و سنت فارسی‌نویسی وارد نظام ترجمه می‌شود و این نکته در بررسی ما اهمیت بسیاری دارد.

بررسی ترجمه حالت نشان می‌دهد که او در مقام مترجم، از توانایی‌اش در زبان فارسی استفاده کامل و خلاقانه نکرده و به دلیل تعریفی که از ترجمه و وفاداری داشته از «جوازات» مترجمی خود هم غافل مانده و ترجمه‌اش در بسیاری از جاها رنگ و بوی ترجمه گرفته است به نحوی که مشکل می‌توان پاراگرافی در کل کتاب یافت که کم‌وبیش از شیوه بیان نویسنده تأثیر پذیرفته باشد. به تعبیر دیگر، ابوالقاسم حالت به‌رغم تسلطی که به زبان فارسی دارد، به دلیل تصورات نظری غلط درباره تعریف و کارکرد ترجمه برخلاف ذوق زبانی و سنت فارسی نویسی و حتی برخلاف عقل سلیم خود دست به ترجمه برده و ترجمه‌اش در بسیاری جاها فاقد زیبایی زبانی و صبغه ادبی و آغشته به رنگ و بوی تند ترجمه است. برای مثال، کتاب با این جمله شروع می‌شود:

The Mississippi is well worth reading about it.

میسی‌سی‌پی به‌خوبی ارزش آن را دارد که در زمینه‌اش مطالعه شود.

حالت به‌خوبی می‌داند که این جمله ساختار فارسی ندارد چون خود او یا هیچ نویسنده فارسی دیگری در مقام تألیف چنین جمله‌ای نمی‌نویسد؛ ولی باینکه توانایی آن را دارد که جمله را به شکلی فارسی بیان کند این کار را نمی‌کند. انگار پذیرفته است که زبان تألیف یک چیز است و زبان ترجمه چیز دیگر و این دو با یک معیار نوشته و ارزیابی نمی‌شوند. این را هم باید اضافه کرد که ترجمه تحت‌اللفظی حالت در جاهایی از نوع بدخیم آن است؛ یعنی آن نوعی که به هیچ‌قسم با فارسی کنار نمی‌آید و به جملاتی منجر می‌شود که آشکارا فارسی ستیز یا غلط یا مبهم یا فاقد انسجام و زیبایی و یا دیرباب هستند. روش تحت‌اللفظی خوش‌خیم به زبانی می‌انجامد که اگرچه غیرفارسی می‌نماید؛ ولی دقیق است و حتی خواننده ممکن است از غرابت آن لذت ببرد. دلیل گرایش حالت به این شیوه ترجمه چیست؟

”  
حالت به‌رغم تسلطی که به  
زبان فارسی دارد، به دلیل  
تصورات نظری غلط درباره  
تعریف و کارکرد ترجمه،  
برخلاف ذوق زبانی و سنت  
فارسی نویسی و حتی  
برخلاف عقل سلیم خود  
دست به ترجمه برده و  
ترجمه‌اش در جاهایی فاقد  
زیبایی زبانی و صبغه ادبی و  
آغشته به رنگ و بوی تند  
ترجمه است.  
“



آیا این کار صرفاً ناشی از درک متفاوت شخص او از مفهوم و کارکرد ترجمه است یا اینکه مسئله شخصی نیست؛ بلکه در زمانه او رنگ و بوی ترجمه قابل تحمل بود و شاید هم نشانه درستی و دقت ترجمه. این مسئله نیاز به بررسی شیوه ترجمه دیگر مترجمان آن عصر دارد.

چنان‌که گفته شد، تعریفی که حالت از کارکرد ترجمه و وفاداری در ذهنش داشته باعث شده که این رنگ و بوی ترجمه به نظرش طبیعی بیاید؛ اگر چنین نبود، قطعاً تلاش می‌کرد زبان ترجمه را به زبان طبیعی فارسی نزدیک کند. حالت در مقدمه ترجمه می‌گوید: «ای کاش مجاز بودیم عنوان کتاب و همچنین عناوین

بسیاری از فصول کتاب را تغییر بدهیم، ولی البته شرط امانت در ترجمه اجازه چنین کاری نمی‌دهد.» بدیهی است شرط امانت اجازه چنین کاری نمی‌دهد ولی شرط امانت انجام برخی کارها را نه تنها مجاز می‌شمارد بلکه ضروری می‌داند و آن وقتی است که مترجم می‌خواهد متن نویسنده را نه در سطح کلمات، بلکه در سطح کل متن بازآفرینی کند؛ یعنی متنی بنویسد که در سطح کلی هم‌ارز با متن اصلی باشد و این کار بدون استفاده از برخی «جوازات» ترجمه ممکن نیست.

مشکل دیگری که حالت از جهت نظری داشته این بوده که توجه نکرده است ترجمه طنز باید به متنی طنز بینجامد و ترجمه دقیق و تحت‌اللفظی مترجم را به متنی طنز نمی‌رساند؛ بلکه طنز را از متن می‌گیرد. ترجمه طنز مستلزم برخی تغییرات و بازآفرینی خلاق متن است؛ به نحوی که خواننده ترجمه مثل خواننده متن اصلی «احساس کند» که دارد طنز می‌خواند. خواننده در مجموع از خواندن این ترجمه حس نمی‌کند که متنی طنز دارد می‌خواند. البته زندگی بر روی میسی‌سی‌پی به اندازه دیگر آثار مارک تواین، مثلاً هاکلبری‌فین، طنز ندارد و بخش‌هایی از آن زبانی مستندگونه دارد؛ ولی این امکان برای طنزنویس برجسته‌ای مثل ابوالقاسم حالت وجود داشت که زبان متن را از رسمیت خارج و کمی آن را شوخ‌وشنگ کند. نکاتی که در بالا گفته شد، به ضعف‌های نظری مترجم برمی‌گردد. این ضعف‌های نظری

باعث شده که مترجم در عمل خطاهایی مرتکب شود که قطعاً توان جلوگیری از آنها را دارد. حالت، به استناد آنچه آذرنگ در شرح حال ایشان نقل می‌کند، مردی است ادیب که سروده‌هایش «روان، ساده، شوخ‌طبعانه، همراه با ملاحظت و گاه سهل و ممتنع» است و «تنوع در وزن، سبک و موضوع» دارد و «درعین حال تسلط در گزینش واژه‌ها و انتخاب تعبیرها در دیوان او دیده می‌شود.» (مقاله آذرنگ در باره حالت در همین شماره) برای توضیح بیشتر نکته‌های فوق، به چند مورد اشاره می‌کنم:

The Mississippi! It was with indescribable emotions that I first felt myself afloat upon its waters. How often in my schoolboy dreams, and in my waking visions afterwards, had my imagination pictured to itself the lordly stream, rolling with tumultuous current through the boundless region to which it has given its name, and gathering into itself, in its course to the ocean, the tributary waters of almost every latitude in the temperate zone! Here it was then in its reality, and I, at length, steaming against its tide. I looked upon it with that reverence with which everyone must regard a great feature of external nature.

مسی‌سی‌پی! با هیجان‌هایی غیرقابل توصیف بود که من نخستین بار بر روی آب‌های آن خود را شناور حس کردم. چقدر رویاهای زمان تحصیلی و همچنین رویاهای بعدی اوقات بیداری تخیل من این رودخانه باشکوه را تصویر کرده بود که با جریان پرسرصدای خود در ناحیه نامحدودی می‌غلطد که نام خود را به آن داده است و در راه خود به سوی اقیانوس، آب‌های فرعی را تقریباً از همه طرف در آن منطقه معتدل درخود جمع می‌کند! اکنون این رودخانه در حال واقعیت خود بود و من بالاخره بر روی آن داشتم پیش می‌رفتم. من با احترامی به آن می‌نگریستم که هر کسی باید به این منظره عظیم طبیعت خارج داشته باشد.

از فردی ادیب بسیار عجیب است که چنین متنی بنویسد. البته غلظت رنگ و بوی ترجمه که در اثر ترجمه تحت اللفظی و پرهیز (احتمالاً عامدانه) از دخالت خلاقانه مترجم ایجاد شده است در جاهای مختلف متن متفاوت است. در واقع هرکجا که بیان نویسنده غیر مستقیم است (و بیان نویسنده‌ای مثل مارک تواین معمولاً چنین است) مترجم احتمالاً گمان کرده که باید قدم بر قدم نویسنده بگذارد (گرته برداری نحوی نظیر مثال بالا) تا به خیال خودش دقت و وفاداری

را رعایت کرده باشد. در اثر این کار، ترجمه در برخی جاها یا غلط یا مبهم یا دیرپاب شده و خواننده به دردمس افتاده است. ولی در جاهایی که بیان نویسنده مستقیم است، جمله‌های مترجم هم کم و بیش قابل قبول است. در این موارد که متن اصلی قلم مترجم را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد زبان ترجمه صورتی طبیعی پیدا می‌کند:

مسافران با احتیاط حرکت می‌کردند. شب بر کرانه رود توقف می‌کردند، آتش می‌افروختند که شام خود را بپزند. بعد آن را خاموش می‌کردند و دوباره به راه می‌افتادند. قدری بیشتر می‌رفتند و در رود لنگر می‌انداختند. مردی را هم می‌گماشتند که تا صبح کشیک بدهد. این کار را هر روز و شب انجام می‌دادند و تا دو هفته هیچ آدمیزادی در آن حدود ندیدند. رودخانه به‌طور وحشتناکی خلوت بود. اکنون نیز بیشتر قسمت‌های آن همین‌طور است. اما پس از دو هفته، در روی گل‌های کرانه غربی به جای پای آدمیزاد برخوردند. تجربه‌ای شبیه تجربه رابینسون کروزوئه که هنوز وقتی کسی در کتابش به آن می‌رسد لرزه بر اندامش می‌افتد.

زبان ترجمه معایب دیگر هم دارد ولی همه این معایب از همان عیب اصلی که تحت‌اللفظی بودن است نشئت می‌گیرد. شاید مهم‌ترین آسیبی که تحت‌اللفظی بودن به ترجمه وارد کرده این است که طنز مارک تواین برجسته نشده است. در جاهایی که کلام طنزآمیز است، انتخاب واژگانی که شوخ‌وشنگی ذاتی دارند (مثل اصطلاحات یا تعبیرات تصویری و آشنا) در مقایسه با ترجمه تحت‌اللفظی بهتر می‌تواند طنز را برجسته کند. همچنین برای این که مترجم شوخی نویسنده را نکشد باید جمله آخر شوخی (punchline) را که حاوی شوخی است به نحوی بیان کند که شوخی برجسته‌شده و انتقال یابد و این کار با ترجمه تحت‌اللفظی نمی‌شود:

Now and then we had a hope that if we lived and were good, God would permit us to be pirates.

**ترجمه حالت:** گاه‌گاه امیدوار می‌شدیم که اگر آدم خوبی باشیم و عمرمان دراز باشد خداوند به ما اجازه خواهد داد که دزد دریایی بشویم.

**ترجمه پیشنهادی:** گاه‌گاه دلمان را خوش می‌کردیم و به خودمان وعده می‌دادیم که اگر نمیریم و آدم خوبی باشیم شاید خدا نصیب کرد و دزد دریایی شدیم.

I was gratified to be able to answer promptly and I did. I said I didn't know.

**ترجمه حالت:** از این که می توانستم این سؤال او را فوراً جواب بدهم احساس رضایت کردم و جواب دادم: «نمی دانم.»  
**ترجمه پیشنهادی:** خوشحال بودم که می توانم سریع جوابش را بدهم. و جوابش را هم دادم. گفتم نمی دانم.

از دیگر آسیب هایی که ترجمه تحت اللفظی به متن وارد می کند کشتن انسجام (زبانی و منطقی) متن است. مترجم میتواند با مداخله در متن آسیبی را که به انسجام متن وارد شده رفع کند. همچنین از مترجمی چون حالت انتظار می رفت که با توجه به تسلطی که به زبان فارسی داشته از گنجینه اصطلاحات عامیانه و واژگان و تعبیرات فارسی ادبی بیشتر استفاده کند تا به زبانش لحنی صمیمی و گرم و آشنا و باورپذیر بدهد تا خواننده بتواند با شخصیت راوی ارتباط برقرار کند. لحن راوی در اثر ترجمه تحت اللفظی لحنی سرد و رسمی و بیگانه شده است. برای این که نشان بدهم ترجمه حالت چگونه می توانست باشد تا انتظارات ما را برآورد، چند جمله ایشان را کنار ترجمه خودم می آورم:

The world and the books are so accustomed to use, and over-use, the word 'new' in connection with our country, that we early get and permanently retain the impression that there is nothing old about it.

**ترجمه حالت:** جهان و کتابها عادت دارند که در ارتباط با کشور ما لغت «جدید» را به کار ببرند و بیش از حد هم بکار برند، تا اندازه ای که ما زود عقیده پیدا کنیم که هیچ چیز قدیمی در اطراف آن نیست و این عقیده را نیز دائماً نگه می داریم.

**ترجمه پیشنهادی:** مردم جهان و نویسنده ها رسمشان است، وقتی می خواهند نام کشور ما را ذکر کنند کلمه «جدید» را به آن می افزایند، و مکرر این کار را می کنند، به طوری که ما از بچگی این تصور را پیدامی کنیم — و تا آخر عمر هم رهايش نمی کنیم — که هیچ چیز قدیمی در کشور ما وجود ندارد.

Your true pilot cares nothing about anything on earth but the river, and his pride in his occupation surpasses the pride of kings.

**ترجمه حالت:** راننده حقیقی در دنیا به هیچ چیز اهمیت نمی دهد جز به رودخانه و غروری که نسبت به شغل خود دارد از غرور سلاطین تجاوز می کند.

**ترجمه پیشنهادی:** راننده واقعی جز به رودخانه به چیز دیگری در این جهان دل نمی‌بندد و چنان به شغلش فخر می‌کند که سلطان به سلطان بودن خود فخر نمی‌کند.

He presently grew lonesome, and started out for recreation. He ranged the whole boat—visited every part of it, with an advance guard of fleeing people in front of him and a voiceless vacancy behind him.

**ترجمه حالت:** خرس خیلی زود احساس تنهایی کرد و برای تفریح و تغییر ذائقه بیرون دوید. تمام کشتی را به حرکت درآورد. تمام قسمت‌های آن را مورد بازدید قرارداد، در حالی که دیواری از جمعیت گریزان در جلو و خلوتی بی صدا در عقبش بود.

**ترجمه پیشنهادی:** خرس خیلی زود از تنهایی دلش گرفت و رفت بیرون تا هوایی بخورد. تمام کشتی را برای خودش گشت و به هر قسمت آن سرک کشید و هرکجا که می‌رفت مقابلش پیش‌قراولی از مردم در حال گریز بود و پشت سرش خلوتی و سکوتی.

Here is a proud devil, thought I; here is a limb of Satan that would rather send us all to destruction than put himself under obligations to me, because I am not yet one of the salt of the earth and privileged to snub captains and lord it over everything dead and alive in a steamboat.

**ترجمه حالت:** پیش خودم گفتم عجب شیطان مغروری است. این آقا دست راست ابلیس است که ترجیح می‌دهد همه ما را هلاک کند و از من چیزی نپرسد و منت مرا نکشد؛ چون من هنوز چیزی نشده‌ام و حق ندارم راهی پیش پای ناخداها بگذارم و در یک کشتی بخار روی هیچ چیز زنده یا مرده‌ای اظهار نظر کنم.

**ترجمه پیشنهادی:** پیش خودم گفتم عجب شیطان مغروری است. دست راست ابلیس است. ترجیح می‌دهد همه ما را به کشتن بدهد تا اینکه خود را رهین منت من بداند؛ چون من هنوز سرم به تنم نمی‌ارزد و حق ندارم با ناخداها تندی کنم و درباره هرچیز زنده و مرده در کشتی بخار اظهار فضل کنم.

مواردی که هم مترجم متن را نفهمیده نسبتاً کم نیست. البته با مترجمی که در دوره ماقبل

از اینترنت نویسنده دشوارنویسی مثل مارک تواین را ترجمه می کند می توان همدلی کرد.

For all the effect that was produced upon Mr. Bixby, one would have supposed that no remark had been made.

**ترجمه حالت:** این حرف چنان در آقای بیکسی بی تأثیر ماند که آدم خیال می کرد اصلاً حرفی به او زده نشده است.

**ترجمه پیشنهادی:** این حرف باعث خشم آقای بیکسی شد ولی انگار هیچ حرفی به او زده نشده است.

در پایان باید گفت که به دلیل مشکلاتی که ترجمه زندگی بر روی میسی سی پی دارد، (و بیشتر این مشکلات ناشی از درک نظری ناقص مترجم از ماهیت و کارکرد ترجمه است و نه ناتوانی زبانی او) این ترجمه را باید یکی از ترجمه های مهم ولی معیوب دهه ۴۰ به حساب آورد. این تحلیل یک نکته مهم دیگر را هم نشان می دهد و آن این است که مترجمان ممکن است لزوماً تصور خود درباره ماهیت و کارکرد ترجمه را به زبان نیاورند یا اساساً تصور روشن و منسجمی درباره ماهیت و کارکرد ترجمه نداشته باشند، ولی در هر حال تصویری، ولو مبهم و غیرمنسجم، در ذهن خود دارند که آگاهانه یا ناآگاهانه مبنای عمل خود قرار می دهند. این تصور معمولاً مورد تأیید نظام ترجمه و ادبیات است و معمولاً از خود همین نظام ترجمه و ادبیات هم الهام گرفته می شود. گاه هم شیوه ترجمه مترجم متأثر از عرف جامعه ادبی زمان مترجم نیست و شخص محور است. با این ترتیب، معلوم نیست شیوه ترجمه ابوالقاسم حالت انعکاسی از شیوه متعارف ترجمه در زمان اوست (که تداخل زبانی را برمی تابد) و این شیوه در کار دیگر مترجمان آن دوره هم دیده می شود یا این که شیوه حالت بیانگر ذوق شخصی اوست. این سؤالی است که فقط با بررسی شیوه کار دیگر مترجمان معاصر او می توان به آن پاسخ داد.

”  
این سؤال که روش ترجمه حالت تا چه حد در کار دیگر مترجمان آن دوره هم دیده می شود و تا چه حد بیانگر ذوق شخصی اوست سؤالی است که فقط با بررسی شیوه کار دیگر مترجمان هم عصر او می توان به آن پاسخ داد.

“



نمونه زیر ویژگی‌های ترجمه حالت را به خوبی نشان می‌دهد: ترجمه تحت‌اللفظی که جمله را بی‌معنی کرده (دوره کردن و صیقل زدن و پایان دادن مسئله سوسمارها)؛ فهم نادرست متن و استفاده نکردن از منطق مترجمی (مثل آنجا که می‌گوید «وارد رشته تاریخ شد»)، به جای مثلاً «لحن معلمان تاریخ را به خود گرفت»؛ استفاده نکردن از زبان محاوره یا اصطلاحی «هرطور آقاست نوکر هم همانطور است»؛ فقدان سبکی منسجم و غیره.

### نمونه ترجمه

پس از دوره کردن و صیقل زدن و پایان دادن مسئله سوسمارها، خیلی آرام و آسان وارد رشته تاریخ شد و درباره بعضی کارهای هولناک نیم دو جین از کشتی‌های بخاری قدیمی که می‌شناخت سخن گفت. مدت مخصوصی را هم وقف صحبت درباره کار غیرعادی یک کشتی کرد که از همه آن کشتی‌های ممتاز در نظرش محبوب‌تر بود. و بعد اضافه کرد: نام این کشتی سایکلون بود. در آخرین سفری که رفت و در همین سفر هم غرق شد، ناخدای آن توم بالو بود. او فناپذیرترین دروغ‌گویی بود که من در عمرم دیده بودم. به نظر نمی‌رسید که او بتواند در هیچ نوع هوایی راست بگوید. او! کاری می‌کرد که شما حسایی به لرزه بیفتید. رسواترین دروغ‌گو بود؟ من بالاخره او را ترک کردم؛ چون تاب و تحملش را نداشتم. ضرب المثلی است که «هرطور آقاست نوکر هم همانطور است.» اگر شما تحت نظر چنان آدمی کار کنید، کم‌کم به شما سوءظن می‌برند. یقین داشته باشید به همان اندازه که یقین دارید زنده هستید. او به من بالاترین حقوق را می‌داد ولی من گفتم «وقتی که آبروی آدم در خطر است، حقوق چه فایده دارد؟» بدین جهت، از خیر حقوق گذشتم و آبروی خودم را حفظ کردم. از این کارم هم هرگز پشیمان نیستم. آبروی آدم به همه چیز می‌ارزد. این طور نیست؟ به نظر من، این طور است. او به اندازه هفت تا مرد در این دنیا خودخواهی داشت و همه را هم البته توی دستمال پیچیده بود و پشت سرش نگه می‌داشت. اینها زیر سرش سنگینی می‌کرد؛ به طوری که همیشه نوک بینی‌اش راست رو به هوا بود. مردم خیال می‌کردند این سربلندی و گردن‌کشی است؛ اما این شرارت بود. اگر فقط پای او را می‌دیدید، خیال می‌کردید پنج متر قد و بالا دارد. اما این طور نبود. این جور به نظر می‌آمد؛ برای اینکه پایش بی‌تناسب خلق شده بود. شک نیست که اگر پایش را اول می‌ساختند، قدش هم مطابق پایش پنج متر از آب در می‌آمد؛ اما او به این اندازه قد نکشید. فقط یک متر و شصت بلندی داشت. این چیزی است که او بود و این چیزی است که او هست. اگر شما دروغ‌هایش را از بدنش بیرون بکشید، جمع خواهد شد و به اندازه کلاه شما کوچک خواهد شد. اگر شرارتش را هم از تنش دریاورید، دیگر محو می‌شود. کشتی

سایکلون، در حال حرکت، سروصداها داشت؛ برای راندن بهترین کشتی‌ای بود که بر روی آب راه می‌رفت. در رودخانه بزرگ، آن را وسط کشتی‌ها قرار می‌دادید و فقط می‌گذاشتید که برود. این بود تمام آن چیزی که شما می‌بایست بکنید. اگر آن را به حال خود می‌گذاشتید، خود را درست روی یک ستاره نگه می‌داشت و پیش می‌رفت.

After rounding-out and finishing-up and polishing-off the alligator business, he dropped easily and comfortably into the historical vein, and told of some tremendous feats of half-a-dozen old-time steamboats of his acquaintance, dwelling at special length upon a certain extraordinary performance of his chief favorite among this distinguished fleet—and then adding— "That boat was the "Cyclone,"—last trip she ever made—she sunk, that very trip—captain was Tom Ballou, the most immortal liar that ever I struck. He couldn't ever seem to tell the truth, in any kind of weather. Why, he would make you fairly shudder. He WAS the most scandalous liar! I left him, finally; I couldn't stand it. The proverb says, "like master, like man;" and if you stay with that kind of a man, you'll come under suspicion by and by, just as sure as you live. He paid first-class wages; but said I, What's wages when your reputation's in danger? So I let the wages go, and froze to my reputation. And I've never regretted it. Reputation's worth everything, ain't it? That's the way I look at it. He had more selfish organs than any seven men in the world--all packed in the stern-sheets of his skull, of course, where they belonged. They weighed down the back of his head so that it made his nose tilt up in the air. People thought it was vanity, but it wasn't, it was malice. If you only saw his foot, you'd take him to be nineteen feet high, but he wasn't; it was because his foot was out of drawing. He was intended to be nineteen feet high, no doubt, if his foot was made first, but he didn't get there; he was only five feet ten. That's what he was, and that's what he is. You take the lies out of him, and he'll shrink to the size of your hat; you take the malice out of him, and he'll disappear. That "Cyclone" was a rattler to go, and the sweetest thing to steer that ever walked the waters. Set her amidships, in a big river, and just let her go; it was all you had to do. She would hold herself on a star all night, if you let her alone.